

## بررسی دلالت آیات مربوط به شاهدان امت‌ها بر عصمت همه‌جانبه انبیاء

alifaghih313@gmail.com

ababaei@yahoo.com

hosseiny43@yahoo.com

علی فقیه / دکتری تفسیر تطبیقی قرآن، دانشگاه علوم و معارف قرآن

علی اکبر بابائی / دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

سیدعبدالرسول حسینی‌زاده / استادیار دانشکده تفسیر و معارف قرآن

دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۰ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۶

### چکیده

برخی از متکلمان برای اثبات عصمت همه‌جانبه انبیاء به دلیل مستفاد از آیات مربوط به شاهدان امت‌ها تمسک جست‌اند؛ بدین صورت که همه انبیاء، در قیامت شاهدان به حق هستند و بدین‌رو، برای شهادت مطابق با واقع، باید به دور از خطا و سهو و نسیان باشند. مسئله‌ای که مطرح است این است که آیا دلالت این استدلال بر مقصود خود، تام است یا خیر؟ ملاحظه‌ای که بر آن وجود دارد این است که آیات ذی‌ربط فقط بیانگر این است که در هر امتی یک شاهد وجود دارد. پس ممکن است در یک زمان، چند نبی هم‌زمان حضور داشته و فقط یک تن از آنها شاهد اعمال امت باشد. نگارنده بر این باور است که این شاهد، همان امام امت است. بدین‌رو، او از خطا و سهو و نسیان در امور مربوط به مشاهده اعمال بندگان مصون است. این مقاله درصدد است با استفاده از روش «تحلیل و توصیف»، دیدگاه عموم مفسران فریقین را مبنی بر اینکه شهدا همان انبیا هستند، رد، و اثبات کند که شاهد هر امتی، امام آن امت است.

کلیدواژه‌ها: عصمت، انبیا، امام، شاهدان امت‌ها.

دیدگاه‌های گوناگونی درباره عصمت انبیاء<sup>علیهم‌السلام</sup> در تفاسیر و کتب کلامی فریقین بیان شده است. مشهور عالمان شیعی علاوه بر اینکه انبیا<sup>علیهم‌السلام</sup> را در مقام تلقی، پذیرش، حفظ و ابلاغ وحی، گناهان کبیره و صغیره و عمدی و سهوی بودن آنها (پیش از بعثت و پس از آن) معصوم می‌دانند، آنها را از هرگونه خطا و سهو نیز معصوم می‌دانند (ر.ک طوسی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۹۴؛ طوسی، ۱۴۰۷، ص ۲۱۳؛ حلی، ۱۴۱۴، ص ۱۵۵؛ فیاض لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۵؛ ابراهیم‌بن نویخت، ۱۴۱۳، ص ۷۳؛ کاشف الغطاء، ۱۴۱۳، ص ۶۶؛ مقداد، ۱۴۲۲، ص ۲۴۶؛ مظفر، ۱۳۸۷، ص ۵۴؛ نراقی، ۱۳۶۹، ص ۹۷؛ حسینی تهرانی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۷۹-۸۰؛ حسینی لواسانی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۳۰۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۹۷؛ سبحانی، ۱۴۲۵، ص ۴۱؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۳۴؛ حمود، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۴۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۷۵ و ص ۱۰۰).

بزرگان شیعه برای اثبات عصمت انبیا<sup>علیهم‌السلام</sup> از خطا و سهو و نسیان، دلایلی اقامه کرده‌اند. از جمله آن دلایل، دلیل مستفاد از آیات مربوط به شاهدان و گواهان امت‌ها در آخرت است: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» (نساء: ۴۱) (پس چگونه خواهد بود آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر اینان گواه آوریم؟؛ «وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً...» (نحل: ۸۴) (و [یاد کن] روزی که از هر امتی گواهی برانگیزیم...؛ «... وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ...» (مائدة: ۱۱۷)؛ (... و تا در میان آنها به سر می‌بردم بر آنان گواه بودم...؛ «... وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً» (نساء: ۱۵۹)؛ (... و او [عیسی] در روز رستاخیز بر [ایمان] آنان گواه خواهد بود). خلاصه استدلال ایشان به صورت قیاس برهانی شکل اول بدین گونه است:

صغرا: همه انبیا شاهدان به حق در قیامت‌اند.

کبرا: هر شاهد به حقی در قیامت باید به دور از خطا و سهو باشد.

نتیجه: همه انبیا باید به دور از خطا و سهو باشند.

به نظر نگارنده، صغرای قیاس فوق ناتمام به نظر می‌رسد؛ زیرا آیات مزبور هیچ‌گونه دلالتی بر این ندارد که همه انبیا جزو شاهدان باشند. این آیات فقط بیانگر آن است که در هر امتی یک شاهد وجود دارد. پس ممکن است در یک زمان و در یک امت، چند نبی همزمان حضور داشته باشند و فقط یک تن از آنها شاهد اعمال امت باشند.

عموم مفسران فریقین بر این باورند که شهدا همان انبیا هستند (برای نمونه، ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۷۷؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۶۹؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۹۵۶؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۳۶۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۱۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۲۶۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۳۳؛ فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۲۷۲؛ ابن عاشور، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۳۰؛ صدرالمألهین، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۸۹؛ سبحانی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۹۶-۱۹۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۲۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۹۱؛ ج ۱، ص ۱۴۹). نگارنده در این مقاله به دنبال رد این دیدگاه و اثبات آن است که شاهد هر امتی امام آن امت است. در هیچ‌یک از تفاسیر (بنابر مرور اجمالی ذیل آیات مربوط به شهادت شاهدان امت‌ها) مشاهده نشد که کسی شاهدان امت‌ها را منطبق بر امامان امت‌ها بداند.

در این مقاله، ابتدا دیدگاه برخی از بزرگان و استدلال آنها برای اثبات عصمت انبیاء ﷺ از خطا و سهو و نسیان را با توجه به آیات مربوط به شاهدان و گواهان امت‌ها ذکر و در ادامه، اشکالات آن را مطرح و سپس نظریهٔ مختار را بیان می‌کنیم.

### تقریر دلیل مستفاد از آیات شهادت برای اثبات عصمت انبیاء ﷺ از خطا و سهو و نسیان

*آیه‌الله سبحانی* بر این باور است که مجموع آیات مزبور دلالت می‌کند بر اینکه در هر امتی شاهدانی بر اعمال آن امت وجود دارند و پیامبر اکرم ﷺ شاهد بر آنهاست. این شهادت در دنیا صورت می‌گیرد و در آخرت ادا می‌شود و شهادت بر صورت و ظاهر اعمال نیست؛ زیرا این شهادت برای قضاوت در آخرت ناکافی است، و آنچه مشهود شاهدان است حقایق اعمال امت (ایمان و کفر و نفاق و ریا و اخلاص و مانند آن) است، و مشخص است که تشخیص این مشهودات و شهادت بر آن از طریق حواس پنج‌گانه نیست؛ زیرا این طریق در کشف حقایق اعمال ناکارآمد است. پس لازم است انبیا مجرب به حس خاصی باشند که به وسیلهٔ آن بتوانند آن چیزی را که به وسیلهٔ حواس پنج‌گانه قابل ادراک نیست، شهود کنند. ما این حس خاص را «ریسمان عصمت» می‌نامیم. کسی که مجهز به این حس باشد خطا و سهو در او راه ندارد، و اگر شهادت در این دنیا مصون از خطا و اشتباه نباشد عقاب مطیع یا پاداش دادن به مجرم لازم می‌آید که عقلاً قبیح است، به‌ویژه عقاب مطیع (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۹۶-۱۹۷).

*آیه‌الله جوادی* نیز بر این باور است که این آیات دلالت دارد بر اینکه گواهان آخرت، شهادت را در دنیا تحمل می‌کنند و به همراه دارند و در آخرت، ادای شهادت کرده، آن را می‌سپارند. پیامبران الهی در رأس گواهان قرار دارند و همه جا و بر همه چیز شاهدند. شاهد بودن پیامبران بر همهٔ زوایای اعمال و کردار و اندیشه‌ها، تنها از طریق حواس پنج‌گانه ظاهر نیست؛ زیرا اموری را شاهد و ناظرند که هرگز با چشم دیده نمی‌شود و با گوش نمی‌توان شنید. پس گواه بودن پیامبران با کمک حس دیگری است که مصون از هرگونه اشتباه و لغزش و خطاست. و این به معنای «عصمت» آنان است؛ زیرا اگر نسیان یا عصبان در شهود باطنی راه یابد، شهادت مقبول در صحنه‌ای که جز حق در آن وجود ندارد، حاصل نخواهد شد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۰).

*آیه‌الله مکارم شیرازی* نیز بر این باور است که هر پیامبری گواه اعمال امت خویش است (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۹۱ و ج ۱۶، ص ۱۴۹)، و چنین شاهدهی باید از هر گونه گناه و خطایی پاک باشند تا بتواند حق شهادت را به خوبی ادا کند (ر.ک: همان، ج ۱۱، ص ۳۵۹).

### اشکال نخست

شیخ حر عاملی با استناد به آیه «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...» (بقره: ۱۴۳) (و بدین گونه، شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد...) می‌نویسد:

اگر پیامبر معصوم از خطا و فراموشی نباشد، صلاحیت این را ندارد که شاهد بر مردم باشد؛ زیرا احتمال دارد مطلبی را که باید شهادت دهد، فراموش کند (ر.ک: حرعاملی، ۱۳۸۹، ص ۹۸). برخی بر مطلب ایشان چنین اشکال کرده‌اند که طبق این گفته، برخی از مردم عادی هم باید معصوم باشند؛ زیرا برابر این آیه، عده‌ای از مردم عادی هم شاهدانی هستند بر دیگر مردم، و بنابر مدعای ایشان، شاهد باید معصوم باشد، و حال آنکه چنین نیست (ر.ک: میرباقری و نائینی، ۱۳۹۵، ص ۵۴).

این اشکال تنها در صورتی وارد است که مقصود از ضمیر «کُم» در «جَعَلْنَاکُمْ» و «امّةً وسطاً» مؤمنان معمولی باشند. برخی از مفسران «وسط» را به معنای چیزی دانسته‌اند که میانه دو طرف قرار گرفته باشد و معتقدند: امت اسلام نسبت به بقیه مردم همین وضع را دارند؛ زیرا یک دسته از مردم، یعنی مشرکان و وثنی‌ها، تنها و تنها جانب مادیت را گرفته و بعضی دیگر از مردم مانند نصارا، تنها جانب روح را تقویت کرده‌اند؛ اما امت اسلام هر دو طرف را تقویت می‌کند. بنابراین، امت اسلامی میزانی است که حال سایر امت‌ها با آن وزن می‌شود، و مردمی که در دو طرف افراط و تفریط قرار دارند، باید خود را با امت اسلام بسنجند و متوجه افراط و تفریط خود شوند (ر.ک: رشیدرضا، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴).

علامه طباطبائی بر این باور است که این معنا با لفظ آیه منطبق نیست؛ زیرا درست است که وسط بودن امت، مصحح آن است که امت نام‌برده میزان و مرجع برای دو طرف افراط و تفریط باشد، ولی مصحح آن نیست که شاهد بر دو طرف نیز باشد و یا دو طرف را مشاهده کند؛ چراکه هیچ تناسبی میانه وسط بودن به این معنا و شاهد بودن نیست. علاوه بر آن، در این صورت، دیگر وجهی نیست که به خاطر آن متعرض شهادت رسول بر امت نیز بشود؛ چون شاهد بودن رسول بر امت، نتیجه شاهد بودن و وسط بودن امت نیست، تا وقتی این را خاطر نشان کرد آن را هم به عنوان نتیجه خاطر نشان سازد؛ همان‌گونه که هر غرض را بر ذی‌غرض مترتب می‌کنند.

از این هم که بگذریم، شهادتی که در آیه آمده، خود یکی از حقایق قرآنی است که در قرآن، مکرر آمده و به معنای «مشاهده حقایق اعمال» مردم است و حواس معمولی ما تنها می‌تواند شکل ظاهری اعمال را ببیند؛ و گیریم که ما شاهد بر اعمال سایر امت‌ها باشیم، تحمل شهادت ما از اعمال آنها تنها مربوط به ظاهر و موجود آن اعمال می‌شود، نه آنچه برای حس ما غایب و معدوم است، و حقایق و باطن اعمال و معانی نفسانی که راهی برای درک و احساس آن نیست، احوالی درونی است که مدار حساب و کتاب قیامت بر آن قرار دارد.

پس چنین مقام کریمی شأن همه امت نیست؛ زیرا کرامت خاصه‌ای است برای اولیای طاهری از ایشان. اما مؤمنان معمولی چنین شهادتی ندارند، تا چه رسد به افراد بی مایه و تو خالی، و از آن پایین‌تر، فرعون‌های طاغی این امت. کمترین مقامی که شهدا دارند این است که تحت ولایت خدا و در سایه نعمت او، و اصحاب صراط مستقیم هستند (ر.ک: النساء: ۶۹).

پس مراد از «شهید بودن امت»، این است که شهدای نام‌برده و دارای آن خصوصیات، در این امت هستند؛ همچنان که در قضیه «تفضیل بنی اسرائیل بر عالمیان»، منظور این است که افرادی که بر همه عالمیان برتری دارند در این امت‌اند، نه اینکه تک تک بنی اسرائیل بر عالمیان برترند، بلکه وصف بعض را به کل نسبت داده است؛ زیرا این بعض در آن کل و از آن جمعیت هستند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۲۱).

بنابراین، امت وسط مذکور در آیه، اولیای طاهری این امت هستند و ایشان نیز معصوم از خطا و سهو و نسیان در امور مربوط به شهادت بر اعمال مردم هستند و اشکالی بر مطلب شیخ حر عاملی وارد نیست.

## اشکال دوم

Archive of SID

خلاصه استدلالی که در ابتدای بحث تقریر شد، به صورت قیاس برهانی شکل اول بدین گونه است:

صغرا: همه انبیا شاهدان بحق در قیامت‌اند. کبرا: هر شاهد بحقی در قیامت باید به دور از خطا و سهو باشد. نتیجه: همه انبیا باید به دور از خطا و سهو باشند.

صغرای قیاس فوق ناتمام به نظر می‌رسد؛ زیرا آیات مزبور هیچ دلالتی بر این ندارد که همه انبیا جزو شاهدان باشند. این آیات فقط بیانگر آن است که در هر امتی یک شاهد وجود دارد. پس ممکن است در یک زمان و در یک امت، چند نبی همزمان حضور داشته باشند و فقط یک تن از آنها شاهد اعمال امت باشد؛ مثل حضور همزمان حضرت موسی و حضرت هارون علیهم‌السلام در یک امت و در یک زمان. عبارت *آیت‌الله سبحانی* که می‌نویسد: «مجموع هذه الآيات يدل على أن في كل أمة شهداء على أعمالها»؛ (مجموع این آیات دلالت می‌کند بر اینکه در هر امتی شاهدانی بر اعمال آن امت وجود دارد) (سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۹۶)، با آیات شریفه ناهمخوان است و باید این گونه می‌گفت: «مجموع هذه الآيات يدل على أن في كل أمة شهيد على أعمالها»؛ زیرا آیات مزبور تصریح دارند بر اینکه در هر امتی یک شهید وجود دارد، نه چند شهید: «وَوَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا...» (قصص: ۲۵) (و از هر امتی گواهی بیرون آریم...); «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ...» (نساء: ۴۱) (پس چگونه خواهد بود آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم...); «وَوَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا...» (نحل: ۸۴) (و [یاد کن] روزی که از هر امتی گواهی برانگیزیم...); همان گونه که علامه طباطبائی رحمته‌الله ذیل آیه ۸۹ سوره نحل معتقد است که این آیه دلالت می‌کند بر شهادت یک تن در هر امت بر اعمال دیگران (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۳۲۲). ایشان از این آیات، عصمت شهدا را نیز برداشت کرده‌اند (ر.ک: همان، ص ۳۲۲-۳۲۳); اما بر خلاف این، *آیه‌الله جوادی آملی* و *آیه‌الله سبحانی* و *آیه‌الله مکارم شیرازی* بنا بر مرور اجمالی تفسیر *المیزان* ذیل آیات ذی‌ربط، جایی نگفته که همه انبیا جزو شهدا هستند. گرچه عموم مفسران فریقین - چنان که در مقدمه ذکر شد - مانند سه مفسر نام‌برده، بر این باورند که شهدا همان انبیا هستند. *فخر رازی* با نظر به آیه «وَوَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ...» (نحل: ۸۹) معتقد است که هر پیامبری شاهد بر امتش است و هیچ گروه و نسلی در این دنیا نیست، مگر اینکه یک شاهد بر آن وجود دارد» و در عصر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ایشان شاهد بر امت بودند، و در هر زمانی بعد از ایشان نیز باید شاهدی باشد؛ و این شاهد و گواه نباید جایز الخطاء باشد، و گرنه او هم نیاز به شاهد و گواه دیگری دارد، و این امر به صورت مسلسل تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت، و چنین تسلسلی باطل است. نتیجه اینکه در هر عصری باید جمعیتی باشد که گفتارش حجت باشد و این راهی ندارد، جز اینکه بگوییم: اجماع امت، حجت است (ر.ک: فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۰، ص ۲۵۷).

*آیه‌الله مکارم شیرازی* در نقد مطلب *فخر رازی* می‌نویسد:

اگر *فخر رازی* کمی از محدوده عقاید خویش گام بیرون می‌نهاد مسلماً گرفتار چنین سخن تعصب‌آمیزی نمی‌شد؛ زیرا قرآن می‌گوید: برای هر امتی یک گواه از جنس آنها قرار دادیم، نه اینکه مجموع امت برای فرد امت، حجت

و گواه است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۶۰).

نقدی که ایشان بر مطلب فخر رازی به درستی وارد کرده بر مطلب خودش و دو مفسر بزرگوار فوق‌الذکر نیز وارد است؛ زیرا به گفته خود *آیه/الله مکارم شیرازی*، قرآن می‌فرماید: برای هر امتی یک گواه از جنس آنها قرار دادیم؛ اما ایشان همه انبیا را جزو گواهان می‌دانند، در حالی که - همان‌گونه که ذکر شد - احتمال دارد در یک زمان و در یک امت، چند نبی همزمان حضور داشته باشند و بنابر آیات قرآن، فقط یک تن از آنها شاهد اعمال امت است.

### نظریه مختار

به نظر می‌رسد «شهید» در این آیات، منطبق بر همان کسی باشد که در لسان روایات از آن با عنوان «امام» یاد شده است. ما مدعای خود را با ذکر دو مقدمه و نتیجه برگرفته از آنها بیان می‌کنیم:

### مقدمه اول

با توجه به آیات شریفه، باید در هر امتی یک شهید وجود داشته باشد و هیچ عصری از اعصار از وجود شهید و گواه خالی نیست: «و نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا...» (قصص: ۷۵)؛ «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ...» (نساء: ۴۱)؛ «و يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا...» (نحل: ۸۴). از سوی دیگر می‌دانیم که در برخی از برهه‌های زمانی، هیچ پیغمبری وجود نداشته است: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى قَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ...» (مائده: ۱۹) (ای اهل کتاب، فرستاده ما به سوی شما آمد که در دوران گسستگی [آمدن] پیامبران، [حق را] برای شما روشن بیان می‌کند...»، و در زمان کنونی ما نیز هیچ پیغمبری وجود ندارد. اما همان‌گونه که هیچ عصری از اعصار از وجود شهید و گواه خالی نیست، از وجود امام هم خالی نیست. روایات فراوانی در کتب حدیثی این باره وجود دارد که در اینجا فقط به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

- «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ...» (زمین در هیچ حالی از امام خالی نگردد...)

- «... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَبَقَى الْأَرْضُ بَعْدَ إِمَامٍ قَالَ لَا...» (به امام صادق علیه السلام عرض کردم: زمین

بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمودند: نه...)

- «إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بَعْدَ إِمَامٍ عَادِلٍ» (خدا برتر و بزرگ‌تر از آن است که زمین را بدون

امام عادل واگذارد).

- «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَبَقَى الْأَرْضُ بَعْدَ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بَعْدَ إِمَامٍ لَسَاخَتْ». (ابوحمره می‌گوید: به

امام صادق علیه السلام عرض کردم: زمین بدون امام می‌ماند؟ فرمودند: اگر زمین بدون امام باشد فرو می‌رود).

«قُلْتُ لَهُ: أَتَبَقَى الْأَرْضُ بَعْدَ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا قُلْتُ: فَإِنَّا نَرَوِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهَا لَا تَبَقَى بَعْدَ إِمَامٍ، إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ

تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَوْ عَلَى الْعِبَادِ. فَقَالَ: لَا، لَا تَبَقَى إِذَا لَسَاخَتْ». (محملمبن فضیل می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمودند: نه. گفتم: برای ما از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که زمین بدون امام باقی نباشد،

مگر اینکه خدای تعالی بر اهل زمین یا بر بندگان خشم گیرد. فرمودند: نه، باقی نماند؛ در آن صورت، فرو رود).

- «لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رَفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ» (اگر امام از زمین برگرفته شود، زمین

با اهلش مضطرب گردد؛ چنان که دریا با اهلش موج برمی‌دارد) (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۷۹).

## Archive of SID

در برخی از روایات به جای لفظ «امام»، لفظ «حجت» آمده است:

«مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ...» (زمین از حالی به حالی نگردد؛ جز آنکه برای خدا در آن حجتی باشد...).

«أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّكَ لَا تَخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ» (امیرالمؤمنین فرمودند:

خداوند، تو زمینت را از حجت خود بر خلقت خالی نمی‌گذاری).

«قَالَ أَبُو الْحَسَنِ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ...» (امام دهم فرمودند: زمین از حجت خالی نمی‌ماند...) (همان).

با توجه به روایات دیگر، مشخص می‌شود که منظور از «حجت»، همان «امام» است:

«وَ لِلَّهِ، مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضًا مِنْذُ قَبْضِ آدَمَ إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ يَهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ لَا تَبْقَى

الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةً لِلَّهِ عَلَى عِبَادِهِ» (به خدا سوگند، از زمانی که خدا آدم را قبض روح کرد، زمینی را بدون امامی

که به وسیله او به سوی خدا رهبری شوند وانگذاشته و او حجت خداست بر بندگانش، و زمین بدون امامی که حجت

خدا بر بندگانش باشد، باقی نمی‌ماند) (همان، ص ۱۷۹).

«لَوْ كَانَ النَّاسُ رُجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ، وَ قَالَ: إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ لِنَلَّا يَحْتَجُّ أَحَدُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ

تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيْهِ» (اگر از مردم زمین، تنها دو کس باشند یکی از آن دو امام است، و فرمودند: آخرین کسی

که بمیرد امام است، تا کسی بر خدا احتجاج نکند که او را بدون حجت واگذاشته است) (همان، ص ۱۸۰).

«... الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَى عِبَادِهِ...» (امام امین خدا در بین مخلوقات او و حجت الهی بر بندگانش

است...) (همان، ص ۲۰۰)

علامه طباطبائی بر این باور است که «حجت» همان «امام» است. عین پرسش و پاسخی را که از ایشان صورت

گرفته است، نقل می‌کنیم: «س ۱۲۰: آیا پیغمبر اکرم امام هم بود؟ ج: یقیناً امام بود؛ زیرا هیچ وقت زمین از حجت

خالی نمی‌ماند. س ۱۲۱: آیا از آنجا که در روایات معروف «لو لا الحجة - ساخت الارض باهلها» (اگر حجت نبود،

مسلماً زمین ساکنانش را فرو می‌برد). عبارت «لو لا الحجة» آمده است، نه عبارت «لو لا الامام» آیا می‌توان از آن

استفاده نمود که لازم نیست حجت خصوص امام باشد، بلکه شامل نبی هم می‌شود؟ ج: حجت کسی است که اعمال

بندگان نزد اوست و او اعمال را پرورش داده و به خداوند متعال سوق می‌دهد، و او امام است، خواه نبی هم باشد مانند

حضرت ابراهیم و حضرت رسول اکرم و یا نبی نبوده و فقط امام باشد...» (رخ‌شاد، ۱۳۸۱، س ۱۲۰ و س ۱۲۱).

مستشکل می‌تواند بگوید: چگونه می‌گویید: در برخی از برهه‌های زمانی، هیچ پیغمبری وجود نداشته است، در

حالی که قرآن تصریح دارد بر فرستادن رسول در هر امتی: «وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا

الطَّاغُوتَ...» (نحل: ۳۶) (و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید: «خدا را بپرستید و از

طاغوت [فریگیر] بپرهیزید؛ «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ...» (یونس: ۴۷) (و هر امتی را پیامبری است...)?

برای پاسخ گویی به این سؤال، باید کاربرد کلمه «امت» را در قرآن به دقت بررسی کرد. راعب اصفهانی معتقد

است: امت به هر جماعتی گفته می‌شود که به خاطر کاری و هدفی جمع می‌شوند، خواه آن کار دین واحد یا زمان واحد یا مکان واحد باشد، اجباری باشد یا اختیاری (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۸۶). *آیت‌الله مصباح یزدی* نیز در خصوص کاربرد کلمه «امت» در قرآن معتقد است که این کلمه در قرآن، در بیشتر جاها بر گروهی از انسان‌ها اطلاق شده و بی‌شک، اطلاق «امت واحد» بر مجموعه‌ای از انسان‌ها یک امر اعتباری است و آنچه برای «امت واحد» نامیدن مجموعه‌ای از افراد ضروری است، وجود یک جهت اشتراک میان آن مردم است. قرآن حتی گروهی از مردم را که برای آب دادن گوسفندان خود کنار یکدیگر گرد آمده بودند، امت می‌نامد: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنٍ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ...» (قصص: ۲۳) (و چون [موسی] به آب مدین رسید، بر سر آن، گروهی از مردم را دید که [به گوسفندان خود] آب می‌دادند...) (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۳۹۹). بنابراین، واژه «امت» در موارد گوناگون، با توجه به وجه اشتراک‌های متفاوت، معانی مختلفی می‌یابد.

حال با این نکته‌آموزی از *آیت‌الله مصباح*، به سراغ آیات محل بحث می‌رویم تا ببینیم منظور از «امت»، در آیات «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اِعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...» (نحل: ۳۶) و «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ...» (یونس: ۴۷) چیست؟ و وجه اشتراک مردم در این آیات چه چیزی است؟

به یقین، در این آیات، اشتراک زمانی (یعنی مردمی که در یک زمان واحد و هم عصر زندگی می‌کنند رسولی برای خود داشته باشند) مد نظر نیست؛ زیرا، آیه فترت رسل (مائده: ۱۹) و عصر کنونی ما ناقض این احتمال است. به نظر می‌رسد وجه اشتراک مردم در آیات، استفاده از تعلیمات واحد رسولان است. *آیت‌الله مصباح یزدی* معتقد است: اگر میلیون‌ها انسان در طول ده‌ها قرن با هم روابطی داشته باشند که موجب انتقال معلومات آنها به یکدیگر شود و اگر کتابی برای آنها نازل شود و در میانشان باقی بماند همه آنها یک امت به حساب می‌آیند (ر.ک: همان، ص ۴۰۰).

ایشان بر این باور است که می‌توان مجموعه‌ای از انسان‌ها را به لحاظ اینکه پیرو دین مشترکی هستند، «امت واحد» خواند. از این رو - مثلاً - گروهی از مردمان را که از شریعت حضرت موسی علیه السلام پی‌روی می‌کنند، «امت حضرت موسی علیه السلام» می‌نامیم. ملاک این وحدت اعتباری، لزوماً زیستن آنان در زمان یا مکان واحد و یا داشتن روابط اقتصادی مشترک نیست (ر.ک: همان، ص ۳۹۹).

بنابراین، در زمان فترت رسل، قبل از بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هیچ رسولی در بین مردم وجود نداشت؛ اما دعوت‌ها و اندازهای رسولان گذشته موجود بود. همچنین می‌توان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را رسول برای همه کسانی نامید که بعد از بعثت ایشان آمده‌اند و تا روز قیامت خواهند آمد. آیات ذیل به روشنی بر این مطلب دلالت می‌کند:

- «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» (اعراف: ۱۵۸) (بگو: ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم).

- «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...» (سبأ: ۲۸) (و ما تو را جز [به سَمَتِ] بشارتگر و هشداردهنده

برای تمام مردم نفرستادیم...).

- «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (حج: ۴۹) (بگو: ای مردم، من برای شما فقط هشداردهنده‌ای آشکارم).

- «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (فرقان: ۱) (بزرگ [و خجسته] است کسی که بر



بنده خود، فرقان [کتاب جداسازنده حق از باطل] را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد).

«... أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ...» (انعام: ۱۹) (... این قرآن به من وحی شده است تا به وسیله آن، شما و هر کس را [که این پیام به او] برسد، هشدار دهم...)

بنابراین با وجود آیات «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...» (نحل: ۳۶) و «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ...» (یونس: ۴۷) اشکالی به مطلب ما مبنی بر اینکه در برخی از برهه‌های زمانی، هیچ پیغمبری وجود ندارد، وارد نمی‌شود.

حال باید دید معنای «امت» و وجه اشتراک مردم در آیات «و نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا...» (قصص: ۷۵) و «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ...» (نساء: ۴۱) و «وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» (نحل: ۸۴) چیست؟

به نظر می‌رسد وجه اشتراک در این آیات، اشتراک زمانی باشد؛ یعنی بر مردم هر عصری یک شاهد وجود دارد و شهادت باید از سوی شاهد زنده و حاضر صورت بگیرد، و با از دنیا رفتن یک شاهد، شاهد دیگری جای او را می‌گیرد. اینچنین برخی از مفسران با توجه به آیه «و كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (مائده: ۱۱۷) (و تا در میان آنها به سر می‌بردم بر آنان گواه و نگاهبان بودم، و چون مرا از میان ایشان برگزفتی تو خود بر آنان نگاهبان بودی و تو بر هر چیزی گواهی) و اینکه حضرت عیسی علیه السلام شهادت خود را منحصر کرده است به زمانی که در میان آنها بوده، نتیجه گرفته‌اند که شهادت باید از سوی شاهد زنده و حاضر صورت بگیرد (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۳۲۴؛ فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۷، ص ۲۷۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۹۳).

## مقدمه دوم

امکان دارد چند نبی یا رسول همزمان وجود داشته باشند و همه آنها نیز وظیفه نبوت یا رسالت خود را همزمان انجام دهند: «وَ أَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَبَّوهُمَا فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ» (یس: ۱۳-۱۴) (داستان] مردم آن شهری را که رسولان بدانجا آمدند برای آنان مثل زن؛ آن گاه که دو تن به سوی آنان فرستادیم، و [لی] آن دو را دروغگو پنداشتند، تا با [فرستاده] سومین [آنان را] تأیید کردیم. پس [رسولان] گفتند: ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم). نمونه دیگر، حضور همزمان حضرت موسی علیه السلام و حضرت هارون علیه السلام در یک امت و در یک زمان است (ر.ک: طه: ۴۷؛ مریم: ۵۳). همچنین می‌توان از حضور همزمان حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت لوط علیه السلام یاد کرد (ر.ک: العنکبوت: ۳۱-۳۲؛ الشعراء: ۱۶۱-۱۶۲؛ الصافات: ۱۳۳)؛ اما امکان ندارد چند امام همزمان وجود داشته باشند و همه آنها وظایف مربوط به امامت خود را همزمان انجام دهند و در هر زمانی فقط یک امام وجود دارد: «قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: يَكُونُ إِمَامَانِ؟ قَالَ: لَا. إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ»؛ حسین بن ابی العلاء می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ممکن است زمین باشد و امامی در آن نباشد؟ فرمودند: نه. گفتم: دو امام در یک زمان می‌شود؟ فرمودند: نه، مگر اینکه یکی از آنها خاموش باشد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۸). در *بحار الانوار* هشت روایت در این باره آمده است (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵، ص ۱۰۵-۱۰۸). در کتاب *علل الشرائع*، در روایت مفصلی به این مطالب پرداخته شده است که چرا در یک زمان دو امام وجود ندارد (ر.ک: ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۵۴). چنان که ذکر شد، آیات شریفه نیز دلالت داشت بر اینکه در هر امتی فقط یک شهید وجود دارد.

## نتیجه استدلال

شاید آن چیزی که برخی از علما را به این سمت سوق داده است که شاهدان امت‌ها را منطبق بر نبییا بدانند این بوده است که در بین هر امت، فقط یک تن به این مقام می‌رسد که اعمال سایر مردم را می‌بیند و در روز قیامت به حق شهادت می‌دهد، و این مقام ممتاز، که در هر امت تنها نصیب یک تن می‌گردد، قاعدتاً باید نصیب فرد برگزیده امت شود؛ و برخی از علما مقامی را بالاتر از مقام نبوت و رسالت و شخصی را بالاتر از نبی و رسول متصور نبوده‌اند. بدین‌روی شاهدان امت‌ها را منطبق بر انبیا دانسته‌اند. اما با دقت در آیات قرآن، درمی‌یابیم که مقام «امامت» از مقام «نبوت و رسالت» بالاتر است؛ زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام، نبی و رسول بود و بعد از پشت سر گذاشتن آزمایش‌های فراوان و موفقیت در همه آنها، در اواخر عمر، به مقام امامت رسید.

علامه طباطبائی اعتقاد دارد که محال است با وجود امام، کسی پیدا شود که از نظر فضایل نفسانی مافوق او باشد (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۷۵)، ملاصدرا نیز با توجه به آیه ۱۲۴ سوره بقره، منصب «امامت» را مهم‌ترین و عالی‌ترین و بزرگ‌ترین منصب و مقام می‌داند (ر.ک: صدرالمآلهین، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۴۳۱). علاوه بر آیه ۱۲۴ سوره بقره، روایات معصومان نیز بر این نکته تأکید دارد:

... امامت قدرش ولاتر و شأش بزرگ‌تر و منزلتش عالی‌تر و مکانش منبع‌تر و عمقش گودتر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند یا با آرائشان آن را دریابند و یا به انتخاب خود امامی منصوب کنند امامت مقامی است که خدای عز و جل بعد از رتبه نبوت و خلت در مرتبه سوم به ابراهیم خلیل علیه السلام اختصاص داده و به آن فضیلت مشرفش ساخته و نامش را بلند و استوار ساخته و فرموده است: «من تو را امام مردم گردانیدم» (بقره: ۱۲۴). ابراهیم خلیل علیه السلام از نهایت شادی‌اش به آن مقام عرض کرد: از فرزندان من هم؟ خدای تبارک و تعالی فرمود: «پیمان و فرمان من به ستم‌کاران نمی‌رسد» ... (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۹۹) ... امام یگانه روزگار خود است؛ کسی با او برابر نیست و دانشمندی همتای او برابر نیست، و جایگزین و مانند و نظیری ندارد ... (همان، ص ۲۰۱)

بنابراین، به نظر می‌رسد اگر این مقام ممتاز بخواهد نصیب فرد برگزیده امت شود و در هر امتی فقط یک تن شایستگی رسیدن به این مقام را داشته باشد که اعمال سایر مردم را ببیند و در روز قیامت به حق شهادت دهد، این شخص همان امام امت و حجت خدا بر مردم است. علاوه بر این، روایات زیادی داریم مبنی بر اینکه امام اعمال بندگان را می‌بیند (ر.ک: صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۳۱-۴۳۸؛ نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۲۳۵-۲۳۷). به نظر می‌رسد روایاتی که حکمی را برای امام بما هو امام ذکر کرده است این حکم بر وصف «امامت» بار می‌شود و شامل تمام دارندگان این وصف (مانند تمامی انبیایی که به مقام امامت رسیده‌اند و امامانی که نبی نیستند) می‌شود؛ چنان‌که در صدر روایت فوق، از بحث درباره امامت امیرالمؤمنین علیه السلام شروع شده «...إِقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا علیه السلام عَلِمًا وَإِمَامًا...» (علی علیه السلام را به عنوان پیشوا و امام منصوب کرد...). سپس به امامت حضرت ابراهیم علیه السلام منتقل شد: «...إِنَّ الْإِمَامَةَ حَصَّ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ...» (خدای عز و جل امامت را به ابراهیم خلیل اختصاص داد...) و بعد از آن امامت ائمه دوازده‌گانه مطرح گردید: «...إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلاَفَةُ اللَّهِ وَ خِلاَفَةُ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیه السلام...» (امامت خلافت از طرف خدا و رسول خدا و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین است...)، و امامت را در همه همسان

گرفته است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۹۹). با توجه به مطالب گفته شده، به نظر می‌رسد مقام «شهود باطنی اعمال» مختص کسانی است که به جایگاه رفیع امامت نایل آمده باشند.

### Archive of SID

رابطه بین امام و نبی، رابطهٔ عموم و خصوص من وجه است: ۱. برخی از انبیا امامند؛ مانند حضرت ابراهیم. ۲. برخی از انبیا امام نیستند. ۳. برخی از ائمه نبی هستند؛ مانند حضرت ابراهیم علیه السلام. ۴. برخی از ائمه نبی نیستند؛ مانند ائمهٔ دوازده‌گانه‌ای که شیعه بر اساس ادلهٔ متقن به امامت آنان معتقد است.

بنابراین، فقط برخی از انبیا (نه همه انبیا) جز شاهدان امت‌ها هستند. البته طبق این استدلال، شاهد امت باید در آنچه مربوط به مشاهدهٔ اعمال مردم است مصون از خطا و سهو و نسیان باشد و دلالتی بر عصمت از خطا و سهو و نسیان در غیر آن ندارد. برای اثبات عصمت همهٔ انبیا از هر گونه خطا و سهو و نسیان - غیر از این دلیل - دلایل دیگری نیز اقامه شده است (ر.ک: طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۹۷؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۷۵؛ شبر، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۴۱ و ص ۱۴۲؛ سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۹۱-۱۹۲).

در هیچ‌یک از تفاسیر، بنابر مرور اجمالی ذیل آیات مربوط به شهادت شاهدان امت‌ها ندیدیم که کسی شاهدان امت‌ها را منطبق بر امامان علیهم السلام بداند.

### نتیجه‌گیری

صغرای استدلال مستفاد از آیات مربوط به شاهدان و گواهان امت‌ها (بدین صورت که همهٔ انبیا شاهدان بحق در قیامتند و هر شاهد بحقی در قیامت، باید بدور از خطا و سهو باشد؛ بنابراین، همهٔ انبیا باید به دور از خطا و سهو باشند) ناتمام به نظر می‌رسد. با توجه به آیات قرآن، در هر امتی یک شهید وجود دارد، و هیچ عصری از اعصار از وجود شهید و گواه خالی نیست. در برخی از برهه‌های زمانی (مانند دوران فترت رسل و عصر کنونی ما) هیچ نبی و پیغمبر زنده‌ای وجود ندارد؛ اما همان‌گونه که هیچ عصری از اعصار از وجود شهید و گواه خالی نیست، از وجود امام خالی نیست.

امکان دارد چند نبی یا رسول همزمان وجود داشته باشند و همهٔ آنها نیز وظیفهٔ نبوت یا رسالت خود را همزمان انجام دهند؛ اما امکان ندارد چند امام همزمان وجود داشته باشند و همهٔ آنها وظایف مربوط به امامت خود را همزمان انجام دهند و در هر زمانی فقط یک امام وجود دارد. آیات مربوط به شاهدان امت‌ها نیز دلالت دارد بر اینکه در هر امتی فقط یک شهید وجود دارد.

در هر امتی فقط یک تن که همان امام امت و حجت خدا بر مردم است، اعمال سایر مردم را می‌بیند، و در روز قیامت به حق شهادت می‌دهد. بنابراین، امام هر امتی باید در شهادت خود بدور از خطا و سهو و نسیان باشد.

## منابع

- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۹ق، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق اسعد محمد طیب، چ سوم، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، بی تا، *التحریر و التنبیر*، بی جا، بی نا.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، ۱۴۱۹ق، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابراهیم بن نوبخت، ۱۴۱۳ق، *الیاقوت فی علم الکلام*، تحقیق علی اکبر ضیائی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابوالفتح رازی، حسین بن علی، ۱۴۰۸ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- الوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۱، *وحی و نبوت در قرآن*، قم، اسراء.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، *ولایت فقیه*، تحقیق محمد محرابی، چ نهم، سایت بنیاد بین المللی علوم وحیانی اسراء.
- حراعلی، محمد بن حسن، ۱۳۸۹، *پیراسگی معصوم از فراموشی و خطا*، ترجمه محمد اصغری نژاد، قم، ادیان.
- حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ۱۴۲۶، *امام شناسی*، چ سوم، مشهد، علامه طباطبائی.
- حسینی لواسانی، سید حسن، ۱۴۲۵ق، *نور الأفهام فی علم الکلام*، مقدمه و تحقیق سیدابراهیم لواسانی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- حلی، جعفر بن حسن، ۱۴۱۴ق، *المسلك فی أصول الدین و الرسالة الماتنیه*، تحقیق رضا استادی، مشهد مجمع البحوث الإسلامیه.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تصحیح حسن حسن زاده آملی، چ چهارم، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۳ق، *الرسالة السعدیه*، بیروت، دار الصفوة.
- حمود، محمد جمیل، ۱۴۲۱ق، *الفوائد البهیة فی شرح عقائد الإمامیه*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، به کوشش صفوان عدنان داودی، دمشق بیروت، دارالعلم الدار الشامیه.
- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۳۴، *عصمت امام از دیدگاه خرد*، بی نا، بی جا.
- رخشاد، محمد حسین، ۱۳۸۱، *۶۶۵ پرسش و پاسخ در محضر علامه طباطبائی*، قم، آل علی علیه السلام.
- رشیدرضا، محمد، ۱۴۱۴ق، *تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار*، بیروت، دار المعرفة.
- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، چ سوم، بیروت، دارالکتب العربی.
- سبحانی، جعفر، ۱۴۱۲ق، *الإلهیات علی هدی کتاب و السنة و العقل*، قم، مرکز العالمی للدراسات الإسلامیه.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۲۵ق، *عصمة الأنبياء*، چ سوم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- شبر، سید عبدالله، ۱۴۲۴ق، *حق الیقین فی معرفة أصول الدین*، چ دوم، قم، أنوار الهدی.
- صدر المتألهین، ۱۳۸۳، *شرح أصول الکافی*، تحقیق محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۸۵، *علل الشرائع*، قم، کتابفروشی داورى.
- صفا، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام*، چ دوم، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چ سوم، تهران، ناصر خسرو.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۸۲، *تلخیص الشافی*، تحقیق حسین بحر العلوم، قم، المحبین.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۴ق، *الرسائل العشر*، چ دوم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- طوسی، محمد بن محمد، ۱۴۰۷ق، *تجرید الاعتقاد*، تحقیق حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح العیوب*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فضل الله، سید محمد حسین، ۱۴۱۹ق، *من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک.
- فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۷۲، *سرمایه ایمان*، در: *اصول اعتقادات*، تصحیح صادق لاریجانی، چ سوم، تهران، الزهراء.

کاشف الغطاء، محمدحسین، ۱۴۱۳ق، *أصل الشیعة وأصولها*، چ چهارم، بیروت، مؤسسه الأعلمی.

کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ چهارم، تهران، دارالکتب الإسلامیه.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۸، *راه و راهنما شناسی*، چ ششم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ﷺ.

مظفر، محمدحسن، ۱۳۸۷، *عقائد الإمامیه*، تحقیق حامد حنفی، قم، انصاریان.

مقداد، فاضل، ۱۴۲۲ق، *الذمائم الإلهیه فی المباحث الكلامیه*، تحقیق و تعلیق شهید قاضی طباطبائی، چ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.

\_\_\_\_\_، ۱۳۷۷، *پیام قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

میرباقری، محمدعلی و میرهادی نائینی، ۱۳۹۵، *مردانی شبیه ما*، بی جا، بی نا.

نراقی، مهدی، ۱۳۶۹، *انیس الموحیدین*، مقدمه حسن حسن زاده آملی، تصحیح و تعلیق شهید قاضی طباطبائی، چ دوم، تهران، الزهراء.

نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۴۰۸ق، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، محقق مؤسسه آل البيت ﷺ، قم، مؤسسه آل البيت ﷺ.